

۱. دیگرانی که به جاسوسی گمارده می‌شدند و در مقاله آمده است، عبارت بودند از: ج) کسانی که در مراکز حکومت‌های محلی انفاس حاکمان را می‌شمردند، د) کسانی که به طور موقت و برای یک هدف مقطعی به کار خفیه‌نگاری، و انهای مسائل اقدام می‌کردند، ه) کسانی که برای کنترل سالاران سپاه یا افراد مشکوک به جاسوسی تعیین می‌شدند و و) کسانی که برای کنترل مخفیانه‌ی اعیان، وزرا و محتشمان، در دربار جاسوسی می‌کردند، که به دلیل محدودیت صفحات مجله حذف گردید.

منابع و مآخذ

۱. بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، دکتر غنی و فیاض‌علمی، تهران، ۱۳۲۴ • ۲. خطیب رهبر، خلیل، شرح تاریخ بیهقی، مهتاب، تهران، ۱۳۸۱ • ۳. یوسفی، غلامحسین، دیداری با اهل قلم، علمی، تهران، ۱۳۷۶ • ۴. یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، ۱۳۵۰ • ۵. شمیسا، سیروس، سبک‌شناسی نثر، تابش، تهران، ۱۳۷۷ • ۶. رابینسون، والدمن مرلین، زمانه‌ی زندگی و کارنامه‌ی بیهقی، مترجم منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران تهران، ۱۳۷۵ • ۷. بوزان، باری، مردم دولت‌ها و هراس، مترجم پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، پژوهشکده تهران، ۱۳۷۷ • ۸. کلاریج، دوان آر، جاسوسی برای تمام فصول، مترجم اسدالله امرایی، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۸ • ۹. جی میجر، دیوید، دورنمای امنیت ملی و ارتباط آن با جاسوسی، مترجم پژوهشکده‌ی امام باقر (ع)، تهران، ۱۳۷۳ • ۱۰. نشریه‌ی هادی، ارگان حراست کل کشور، شماره‌های ۲۲ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۸ سال‌های دوم و سوم



با نگاهی ژرف در هفت پیکر و دقت به تالاف رنگ در داستان‌ها و استواری و تکیه‌ی هر یک از این داستان‌ها به رنگی خاص، این ذهنیت ایجاد می‌شود که نظامی می‌خواهد با تاباندن رنگ به حقیقت زندگی (در قالب داستان)، زیبایی‌های حیات را آشکار کند و آن را با دنیایی زیباتر پیوند دهد. همین اندیشه است که رنگ‌ها در هفت پیکر - با داشتن زمینه‌ای بسیار مؤثر - به عناصر داستان (زاویه‌ی دید، درون مایه، پیرنگ، شخصیت‌پردازی، لحن) استواری بخشیده و موجب جاودانگی داستان‌ها شده‌اند. رنگ در هر یک از داستان‌ها، از جلوه‌ای خاص برخوردار است. هم‌گونی رنگ گنبدها با پوشش درون قصرها، جام‌ها و جامه‌ها و زیورآلات و هم‌چنین با مفاهیم و نتیجه‌ی داستان‌ها و پیوند آن‌ها با رنگ روزهای هفته، - که وابسته به رنگ و ویژگی‌های ستاره‌هاست، - بیانگر پیوند زیبایی‌های زمینی با زیبایی‌های مجرد و انتزاعی است؛ و نمود آن را وقتی می‌بینیم که بهرام پنجم (پادشاه ساسانی)، با یک حس غیر ارادی و ندای غیبی به غاری پناه می‌برد و از نظرها ناپدید می‌شود. ندای درون غار که یابندگان بهرام را از جست‌وجو باز می‌دارد، نشان از روح معنوی پنهانی است که به انتخاب رنگ‌ها معنا می‌دهد.

هفت گنبد، هفت بانو، هفت داستان و هفت‌رنگ که با سیاه آغاز می‌شود و در داستان هفتم (روز جمعه) به رنگ سفید می‌پیوندد، - و سپس ناپدید شدن بهرام - به این ذهنیت قوت می‌بخشد که نگرش پوشیده‌ی نظامی در هفت پیکر، می‌تواند یک نگرش عرفانی باشد و رنگ‌ها وسیله‌ی ابلاغ این نگرش‌اند؛ یعنی بیان هفت مرحله‌ی عشق و «هفت وادی معرفت».

رنگ در هفت پیکر به صورت یک «افکت» بسیار فعال از ابتدا تا انتهای داستان‌ها، آمیخته با دیگر عناصر داستان در حرکت است. حضور آن را هم گام با دانای کل، در درون مایه، در طول پی رنگ، هماهنگ با شخصیت‌ها و مکمل لحن داستان‌ها می‌بینیم.

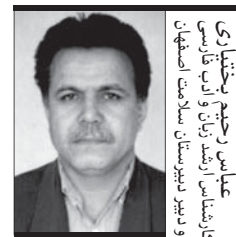
رنگ هر گنبدی ستاره‌شناس
گنبدی کاو ز قسم کیوان بود
وان که بودش ز مشتری مایه
وان که مریخ بست پرگارش
وان که از آفتاب داشت خبر
بر مزاج ستاره کرده قیاس
در سیاهی چو مشک پنهان بود
صندلی داشت رنگ و پیرایه
گوهر سرخ بود در کارش
زرد بود، از چه؟ از حمایل زر

چکیده

نویسنده، با تکیه بر ابیاتی از هفت پیکر، سعی کرده است «رنگ‌ها» را بیانگر نگرش عرفانی نظامی معرفی کند.

کلمات کلیدی

رنگ، زمینه‌ی داستان، رنگ‌روز، رنگ ستاره، تضاد رنگ، وادی عشق...



دکتر امیرحسین یوسفی
کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی
و دبیر دبیرستان سلیمان صفهان

وان که از زیب زهره یافت امید
وان که بود از عطاردش روزی
وان که مه کرده سوی برجش راه
(هفت پیکر: ۱۴۵)

بود رویش چو روی زهره سپید
بود پیروزگون ز پیروزی
داشت سر سبزی ز طلعت شاه

زمینه‌ی هر یک از هفت داستان، به رنگ خاصی است که سراسر داستان را به رنگ خود درآورده است. گنبدها، پرده‌ها، جام‌ها و جامه‌ها، آویزه‌ها و یاره‌ها، حتی به نوعی چهره‌ی شاهزاده بانوها و به علاوه مفاهیم و نتیجه‌ی داستان‌ها را رنگی یک‌پارچه و یک‌نواخت فرا گرفته است تا با رنگ روز، که وابسته به ویژگی‌ها و رنگ یکی از هفت ستاره است - پیوند برقرار کند و این حرکتی کاملاً آشکار از تجلی نمادین رنگ‌ها در منظومه‌ی هفت پیکر است.

قصه‌گویی هفت بانو

قصه‌گویی هفت بانو از شبیه شروع می‌شود و تا روز هفتم (جمعه) ادامه می‌یابد. رنگ روز شبیه - که وابسته به ستاره‌ی زحل (کیوان) است - سیاه است و رنگ روز جمعه سفید و به رنگ ستاره‌ی مشتری است. یعنی داستان‌ها با رنگ سیاه شروع می‌شوند و با سفید به پایان می‌رسند و با پایان داستان هفتم و تالو سپیدی و روشنایی، زندگی دوم بهرام آغاز می‌شود؛ یعنی رفتن به غاری و ناپدید شدن از نظرها.

لعل پیوند این علاقه‌ی در
گفت چون هفت گنبد از می و جام
عقل در گنبد چراغ سرش
کز صنم خانه‌های گنبد خاک
(هفت پیکر: ۳۴۹)

در تشخیص «رنگ‌های سیاه و سفید»، ماکس لوشر می‌نویسد: «سیاه، تیره‌ترین رنگ است و در واقع خود را نفی می‌کند. سیاه به معنای «نه»، در مقابل «بله»ی رنگ سفید است. سفید به معنای صفحه‌ی خالی می‌ماند که داستان را باید روی آن نوشت ولی سیاه نقطه‌ی پایانی است که در فراسوی آن هیچ چیز وجود ندارد.» (روان‌شناسی رنگ‌ها: ۶۷) شروع و خاتمه‌ی داستان‌ها با دو رنگ متضاد، یکی سیاه و بسته و دیگری سفید و آغازگر حیات، می‌تواند مبین رمزی باشد که با الهامات درونی بهرام و ناپدیدشدن او ارتباط تنگاتنگی دارد. به‌خصوص پس از این که بهرام از می‌خوارگی و غفلت، به عدالت‌گری و مردم‌داری می‌رسد؛ سراسر کشور را امن و امان می‌دهد و با شنیدن ندایی غیبی در نهم‌خانه‌ی خود (غار) رو نهمان می‌کند:

اسب در غار ژرف راند سوار
شاه را غار پرده‌دار شده
شاه می‌جستند و غار می‌دیدند
خاصگانی که اهل کار شدند
غار بن بسته بود و کس نه پدید
(هفت پیکر: ۳۵۱)

«هر یک از شه بانوان، داستانی و افسانه‌ای از کشور و سرزمین و جامعه و مردم دیار خود برای بهرام می‌سرایند و بهرام را با راز و شناس‌نامه‌ی همه‌ی کشورها و مردم جهان آشنا می‌سازند. یعنی بهرام، این پوینده‌ی راه معرفت (سالک ره)، در هفت‌خان (هفت شهر عشق) سیر و زندگی می‌کند و هر «خان» را با

خوشی و روشن‌بینی و کامیابی و پیروزی پشت سر می‌گذارد و پس از گذشتن از این مراحل هفتگانه به جاودانگی (امرداد) می‌رسد. یعنی پیش از مرگ ناپدید می‌شود. بنابراین، هر رنگی می‌تواند مصداق مرحله‌ای از عشق باشد» (هفت‌نگار: ۱۱۳)

روز شنبه ز دیر شماسی
سوی گنبد سرای غالیه فام
(هفت پیکر: ۱۴۶)

روز یک شنبه آن چراغ جهان
(همان: ۱۸۲)

چون که روز دوشنبه آمد، شاه
(همان: ۱۹۷)

از دگر روز هفته آن به بود
سرخ در سرخ زیوری در ساخت
(همان: ۲۱۵)

چارشنبه که از شکوفه‌ی مهر
شاه را شد ز عالم افروزی
(همان: ۲۳۵)

روز پنج‌شنبه است روزی خوب
بر نمودار خاک صندل فام
(همان: ۲۶۸)

روز آدینه کاین مقرنس بید
شاه با زیور سفید به ناز
(همان: ۲۹۲)

زبان نظامی در پایان داستان‌ها و نتیجه‌گیری‌ها نیز رنگین است. مثلاً در پایان داستان خیر و شر در گنبد ششم (روز پنج‌شنبه) - که رنگ صندل دارد - ختم کلام نیز بوی رنگ صندل می‌دهد و نتیجه‌ی داستان، کیمیای جان است و طیب جسم. همین نگرش یعنی تابش «رنگ» در پایان کتاب نیز دل‌نواز هر روشنایی طلبی است:

چون سعادت بدو سپرد سریر
بر هوای درخت صندل بوی
جز به صندل خری نکوشیدی
(همان: ۲۹۱)

ای سه گز خاک و پهنی تو گزری
بر چنین رنگ‌های عاریه‌ساز
غایانی که روی بسته شدند
(همان: ۳۵۴)

آهتش نقره شد، پلاس حریر...
جامه را کرده بود صندل شوی
جامه جز صندلی نپوشیدی
چرخم در دکان رنگرزی
چه نهی دل؟ که داد باید باز
از چنین رنگ و بوی رسته شدند

منابع و مآخذ

۱. ماکس لوشر، روان‌شناسی رنگ‌ها، ترجمه‌ی ابی‌زاده ویدا، دُرسا، چ ۱۷، ۱۳۸۱ • ۲. نظامی گنجوی، هفت‌پیکر نظامی، به تصحیح وحید دستگردی، نشر قطره، چ ۵، ۱۳۸۵ •